

آیا باید در برابر تک تک کلمات قرآن، معادلی در ترجمه فارسی نهاد؟ قداست و رفعت مقام قرآن در نگاه برخی مترجمان آن چنان بوده است که زبان ترجمه ایشان را شدیداً متأثر کرده و سبب شده است که اغلب آنان با نهایت وسواس و در حد توان خویش، در برابر هر کلمه کوچک یا بزرگ قرآن، کلمه‌ای فارسی قرار دهند. این سنت که تنها برخی موارد آن، میراث ترجمه‌های نخست قرآن است، در نسل مترجمان بعدی گاه رنگ و بوی شدیدتری یافته است و امروز نیز کما بیش برخی مترجمان واحد ترجمه را کلمه می‌دانند و تمامی کلمات قرآن را ترجمه می‌کنند.

قرآن کریم از آن نظر که متنی زبانی است، ویژگی‌های زبانی دیگر متون را داراست. در زبان عربی قرآن مانند هر زبان دیگر، کلمات یا ادواتی وجود دارد که نمونه معادل آن در زبان فارسی یا انگلیسی نیست. به تعبیر دیگر، چنین کلماتی در زبان فارسی جایگاه دستوری ندارند. این موارد همه حکم یکسان ندارند، اما پاره‌ای از آنها را می‌توان به سهولت در ترجمه فارسی حذف کرد و از تکلف یا خطای در ترجمه دوری گزید. بیشتر این موارد اصولاً معنای جمله را تغییر نمی‌دهند،

چه را ترجمه نکنیم؟ و چرا؟

- مرتضی کریمی‌نیا
-

چه را ترجمه نکنیم؟ و چرا؟ □ ۲۷

بلکه صرفاً ویژگی زبانی یا دستوری زبان عربی را نشان می‌دهند. در پاره‌ای از این نمونه‌ها، مترجمان با تکلف واژه‌ای را در زبان فارسی خلق و معادل‌گذاری کرده‌اند که سخت بوی عربیت می‌دهد و گاه به سبب اصرار در به کارگیری معادل، خطای فاحش معنایی یا دستوری مرتکب شده‌اند. البته در بعضی موارد، مطلب چنان واضح بوده است که غالب مترجمان کلمه یا کلماتی را در ترجمه خود حذف کرده‌اند.

نوشته حاضر نه برای گردآوری کامل موارد فوق، بل به نیت تذکر در ترجمه صحیح‌تر برخی از الگوهای قرآنی تحریر یافته و در آن، نمونه‌هایی از آنچه «بہتر است» یا «باید» حذف شود آمده است.

۱. **کلمات خطاب در ذَلِكْ، كَذَلِكَ، ذَلِكُمْ، ذَلِكُمْ، ذَلِكُمْ، ذَلِكُنَّ، تَلِكْ، أَرَأَيْتُكَ، أَرَأَيْتُكُمْ، هُنَالِكَ و...** در این گونه کلمات حروف (ك، كُمْ، كُنَّ و كَمَا) ضمیر نیستند، بلکه تنها نشان دهنده تعداد و جنس مخاطبان‌اند. ذَلِكْ، ذَلِكُمْ، ذَلِكُمْ و ذَلِكُنَّ همگی به معنای «این»‌اند؛ تنها تفاوت در این جاست که اولی خطاب به یک نفر، دومی به دو نفر، سومی به جماعتی مذکر و چهارمی به جماعتی مؤنث گفته شده است. برخی از مترجمان به گونه‌ای نادرست این حروف خطاب را در ترجمه فارسی آورده‌اند. مثلاً: ذَلِكُمْ اللهُ (انعام / ۹۵) «چنین است خدای شما» (فولادوند)؛ «این است خدای شما» (مکارم شیرازی و مجتبوی). ترجمه صحیح‌تر: «این است خداوند» (خرم‌شاهی و دهلوی).

۲. **لام ملحق به اسماء اشاره مانند: ذَلِكْ و هُنَالِكَ.** وجود یا عدم این لام، نشان دهنده دوری یا نزدیکی مشارالیه است. پاره‌ای نیز مدعی مؤکد بودن آنند.^۱

۳. **هَاء تَنْبِيه** در اسماء اشاره غیر مختص به دور، مانند: هَذَا، هَاتَانِ، هَذَيْنِ، هُوَ لَاءِ و...

۴. **فاء جواب شرط.** در برخی جملات شرطی، لازم است جواب شرط با حرف «فاء» آغاز شود. یعنی در جملاتی که با حروف اِنْ، مَنْ، مَا، مَهْمَا، اِمَّا، اِذَا و... شرطی بیان شده است، اگر جواب شرط، فعل ماضی یا مضارع خالص نباشد، بر سر آن «فاء جواب شرط» قرار می‌گیرد؛ مانند: **وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ (انفال / ۱۹).** در زبان فارسی چنین چیزی مصطلح نیست. مثلاً نمی‌گوییم «اگر بخواهی، پس به نزد تو می‌آیم»^۲. بنا بر این بهتر است در ترجمه فارسی این

۱. ابن هشام انصاری، مغنی اللیب عن کتب الاعراب، با تحقیق مازن مبارک و دیگران، ج ۱، ص ۳۱۲.
۲. فی المثل نگاه کنید به لغت نامه دهخدا، ج ۲، صص ۲۲۷۰-۲۲۷۲، ذیل واژه «اگر». در میان انبوهی مثال شرطی که از نظم و نثر متنوع فارسی گرد آمده است، هیچ‌جا در جواب شرط «اگر»، «پس» نیامده است. همچنین نگاه کنید به همان، ج ۴، صص ۴۸۷۹-۴۸۸۲، واژه «پس».

گونه آیات - که بسیار زیادند - کلمه فاء را به «پس» ترجمه نکنیم. اندکی از مترجمان در این مواضع، فاء را ترجمه کرده‌اند. مثلاً آقای معزی در ترجمه همان آیه پیشگفته (انفال / ۱۹) چنین آورده‌اند: «و اگر کوتاه آید (دست بردارید) پس آن بهتر است برای شما». غالب مترجمان امروز از ترجمه فاء در این موارد خودداری کرده‌اند، ولی گاه نیز این رویه را کنار نهاده‌اند. نمونه را از ترجمه آقایان مجتبی و فولادوند از آیه ۱۲ سوره توبه می‌آوریم: **وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلَمَةَ الْكُفْرِ** «و اگر سوگندهای خویش پس از پیمان بستن بشکنند و در دین شما زبان به عیب‌گویی و نیش زدن بگشایند، پس با پیشوایان کفر کارزار کنید» (مجتبی). «و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دیتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید» (فولادوند).

۵. فاء بر سر خبر موصولات. در جملات غیر شرطی نیز، وقتی یکی از موصولات همچون مَنْ، ما، الذی و... مبتدا قرار گیرد، گاه بر سر خبر آن فاء در می‌آید که آن را نیز نباید ترجمه کرد. نحوین گفته‌اند در این موارد، کلمه موصول اندکی معنای شرط به خود گرفته است.^۱ چند مثال قرآنی از این قرار است: **وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ** (نساء / ۱۵)؛ **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ** (نساء / ۲۴)؛ **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ** (نساء / ۳۳)؛ **إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ** (جمعه / ۸) و آیات بقره، ۲۷۴؛ آل عمران ۲۱، ۹۱؛ نساء، ۱۶؛ انعام، ۱۲، ۲۰؛ انفال، ۷۵؛ توبه، ۳۴؛ نور، ۴، ۶، ۳۳؛ احزاب، ۵۸؛ شوری، ۳۰؛ احقاف، ۱۳؛ محمد، ۳۴؛ مجادله، ۳؛ بروج، ۱۰. ترجمه نامناسب آقای معزی از آیه نساء، ۱۵ چنین است: «و آنان که فحشائی آرند از زنان شما پس گواه گیرید بر آنان چهار تن از خود شما».

۶. لام در جواب شرط و جواب قسم. در سه موضع جوابی، از «لام» استفاده می‌کنند: در جواب شرط «لو»؛ در جواب شرط «لولا»؛ و در جواب قسم. البته در برخی الگوهای «لو»، «لولا» و قسم، این لام به کار نمی‌رود که بدان‌ها اشاره‌ای خواهیم کرد.

الف - ۶. جواب شرط «لو» غالباً فعل ماضی (مثبت یا منفی) است. البته در قرآن کریم همواره فعل ماضی - و نه فعل مضارع - آمده است. در مواردی که جواب شرط، فعل ماضی مثبت است، بر سر آن، لام مفتوح در می‌آید که به هیچ رو معنای تأکید و قطعیت از آن بر نمی‌آید؛ زیرا این لام تنها بر سر فعل‌های ماضی مثبت در می‌آید، نه فعل‌های ماضی منفی.

۱. معنی اللیب، ج ۱، ص ۲۱۹.

چه را ترجمه نکنیم؟ و چرا؟ □ ۲۹

حال اگر حقیقتاً این لام به قصد تأکید مضمون شرط به کار می‌رود، چگونه است که هیچ‌گاه فعل ماضی منفی را تأکید نمی‌کند. مواردی که این لام بر سر جواب «لو» آمده چنین است: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ (بقره / ۲۰) و آیات بقره، ۲۲۰؛ آل عمران، ۱۱۰، ۱۵۹، ۱۶۷؛ نساء، ۴۶، ۶۴، ۶۶، ۸۲، ۸۳، ۹۰؛ مائده، ۴۸، ۶۵، ۶۶؛ انعام، ۷، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۵۸، ۸۱، ۱۴۹، ۱۵۷؛ اعراف، ۹۶، ۱۷۶، ۱۸۸؛ انفال، ۲۳، ۳۱، ۴۲، ۴۳؛ توبه، ۴۲، ۴۶، ۵۷؛ یونس، ۱۱، ۵۴، ۹۹؛ هود، ۱۸؛ رعد، ۱۸، ۳۱؛ ابراهیم، ۲۱؛ حجر، ۱۴؛ نحل، ۹۳؛ اسراء، ۴۲، ۹۵، ۱۰۰؛ کهف، ۱۸، ۵۸، ۷۷، ۱۰۹؛ طه، ۱۳۴؛ انبیاء، ۱۷، ۲۲؛ مؤمنون، ۲۴، ۷۱، ۷۵؛ فرقان، ۴۵، ۵۱؛ سجده، ۱۳؛ احزاب، ۱۴؛ یس، ۴۷، ۶۶، ۶۷؛ صافات، ۱۶۸؛ زمر، ۴، ۴۷، ۵۷؛ فصلت، ۱۴، ۴۴؛ شوری، ۸، ۲۷؛ زخرف، ۶۰؛ محمد، ۴، ۲۱، ۳۰؛ فتح، ۲۲، ۲۵؛ حجرات، ۵، ۷؛ واقعه، ۶۵؛ حاقه، ۴۴؛ جن، ۱۶؛ تکوین، ۵؛ که بر روی هم ۸۴ نمونه هستند.^۱

مواردی که این لام بر سر جواب «لو» در نیامده است و جمله جواب، فعل ماضی منفی است، اینها هستند: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلُوا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ (بقره / ۲۵۳)؛ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتُلُوا (بقره / ۲۵۳) و آیات آل عمران، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۸؛ نساء، ۶۶؛ مائده، ۳۶، ۸۱؛ انعام، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۴۸؛ انفال، ۶۳؛ توبه، ۴۷؛ یونس، ۱۶؛ نحل، ۳۵، ۶۱؛ انبیاء، ۹۹؛ شعراء، ۱۹۸؛ لقمان، ۲۷؛ احزاب، ۲۰؛ سبأ، ۱۴؛ فاطر، ۱۴، ۴۵؛ زخرف، ۲۰؛ احقاف، ۱۱؛ ملک، ۱۰. تعداد این مثال‌ها ۲۸ تا است.

ب - ۶. در جواب «لولا» نیز - اگر لولا برای توبیخ یا تحریض نباشد، بلکه شرطی باشد - همواره یک لام می‌آید که نشان از تأکید نیست؛ زیرا این الگو دائماً چنین است نه آن که گاه به همراه لام و گاه بدون لام باشد. هم در این جا و هم در جواب شرط «لو»، نقش «لام» همانند فاء جواب شرط، نقش ربطی و جوابی است و به دلایل زبان شناختی حذف می‌شود نه به اغراض بلاغی و یا نحوی. آمدن یا نیامدن لام به قصد تأکید یا عدم تأکید نیست بلکه به دلیل مثبت بودن جواب یا منفی بودن آن است. به همین سبب تنها در یک آیه قرآن کریم این لام نیامده است که در آن جا نیز جواب شرط «لولا»، فعل ماضی منفی است: وَلَوْ لَأَفْضَلُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ (نور / ۲۱). علت دیگری نیز سبب حذف «لام» در جواب «لولا» می‌شود و آن عبارت است از مقدم شدن جمله جواب، بر خود «لولا»؛ مانند: مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا

۱. البته در ۵ آیه از قرآن کریم نیز در جواب «لو» فعل ماضی مثبت بدون لام جواب به کار رفته است که عبارتند از: لَوْ نَشَاءُ أَصْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ (اعراف / ۱۰۰)؛ لَوْ نَشَاءُ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَآيَاتٍ (اعراف / ۱۵۵)؛ لَوْ نَشَاءُ اللَّهُ أَطَعْتَهُمْ (یس / ۴۷)؛ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُمْ أَجَااجًا (واقعه / ۷۰)؛ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ (نساء / ۹)

أَنْ هَدَانَا اللَّهُ (اعراف / ۴۳)؛ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ (یوسف / ۲۴) و چهار آیه دیگر: یوسف، ۹۴؛ فرقان ۴۲، ۷۷؛ قصص، ۱۰. در چهار آیه قرآن نیز اساساً جواب شرط لولا، محذوف است: نور، ۱۰، ۲۰؛ قصص، ۴۷؛ فتح، ۲۵.

مواردی که این لام بر سر جواب شرط «لولا» که فعل ماضی مثبت است، در آمده چنین است: فَلَوْلَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (بقره / ۶۴) و آیات بقره، ۲۵۱؛ نساء، ۸۳، ۱۱۳؛ انفال، ۶۸؛ یونس، ۱۹؛ هود، ۹۱، ۱۱۰؛ اسراء، ۷۴؛ طه، ۱۲۹؛ حج، ۴۰؛ نور، ۱۴؛ قصص، ۸۲؛ روم، ۵۳؛ سبأ، ۳۱؛ صافات، ۵۷، ۱۴۳؛ فصلت، ۴۵؛ شوری، ۱۴ و ۲۱؛ زخرف، ۳۳. که تعداد آنها، ۲۱ آیه است.

دو علت یا دلیلی که فوقاً در توجیه نیامدن «لام» در دو الگوی «لولا» بر شمردیم، دلایل زبانی و زبان شناختی اند نه نحوی و بلاغی. نتیجه آن که، این لام، در ۲۱ موردی که بر سر فعل ماضی آمده است، معنای تأکید نمی دهد و الفاظی چون همانا، هرآینه، قطعاً و مانند آن ترجمه های مناسبی از لام در این الگو نیستند. تقریباً همه مترجمان فارسی از چنین الفاظی در ترجمه جواب شرط «لو» و «لولا» بهره می برند. حال اگر این کار برای نشان دادن تأکید و قطعیت در خود الگوهای شرطی «لو» و «لولا» انجام می گیرد - نه به نیت ترجمه لام جواب شرط - در آن صورت باید حتی در برگردان جواب شرط های منفی «لو» و «لولا» نیز - که این لام مفتوح وجود ندارد - همین الفاظ را به کار برد که مترجمان چنین نکرده اند. نمونه را بنگرید به ترجمه های فارسی در آیه ۲۱ سوره نور.

ج - ۶. بحث قسم بسیار گسترده است. تنها در باب لام جواب قسم به اشاراتی بسنده می کنیم. در قرآن کریم، وقتی جواب قسم، جمله منفی (خواه با فعل مضارع، فعل ماضی یا جمله اسمیه) باشد، هیچ گاه لام بر سر آن در نمی آید.

۱- ج - ۶. فعل مضارع منفی مانند: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ (نساء / ۶۵) و آیات مائده، ۱۰۶؛ اعراف، ۴۹؛ نحل، ۳۸؛ اسراء، ۸۸؛ حشر، ۱۲. در این گونه موارد، حرف نفی در فعل مضارع، «لا» است که تنها در یک مورد محذوف و مقدر است: تَاللَّهِ تَفْتُنُوا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ (یوسف / ۸۵).

۲- ج - ۶. فعل ماضی منفی مانند: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (نجم / ۱- ۲) و آیات انعام، ۲۳؛ نساء، ۶۲؛ توبه، ۷۴، ۱۰۷؛ روم، ۵۵؛ فاطر، ۴۱؛ ضحی، ۳؛ بقره، ۱۴۵. در این آیات، حرف نفی در فعل ماضی، «ان» یا «ما» است.

۳- ج - ۶. جمله اسمیه منفی مانند: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (قلم /

چه را ترجمه نکنیم؟ و چرا؟ □ ۳۱

۲-۱) و آیات ابراهیم، ۴۴؛ بقره، ۱۲۰؛ مائده، ۲۸؛ رعد، ۳۷.

اما اگر جواب قسم، جمله مثبت (اسمیّه یا فعلیّه) باشد، همواره با لامِ جوابِ قسم همراه است.

۴-ج-۶. فعل مضارع مثبت مانند: تَاللهُ لَا كَيْدَنَّ أَصْنَامَكُمْ (انبیاء / ۵۷) و آیاتِ اعراف، ۱۵؛ حجر ۳۹، ۹۲؛ نحل، ۵۶؛ مریم، ۶۸؛ نمل، ۵۱؛ سبأ، ۳؛ ص، ۸۲، ۸۵؛ تغابن، ۷؛ قلم، ۱۷؛ انشقاق، ۱۹.

۵-ج-۶. فعل ماضی مثبت مانند: تَاللهِ لَقَدْ أَثْرَكَ اللهُ عَلَيْنَا (یوسف / ۹۱) و آیاتِ یوسف، ۷۳؛ نحل، ۶۳؛ بلد، ۴؛ تین، ۴. در این موارد، غالباً «ل + قد» بر سر فعل ماضی درمی آید. تنها در یک مورد به دلیل طولانی بودن کلام و قسم‌های پی در پی، «لام» حذف شده است: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا (شمس / ۹). و در یک مورد دیگر نیز ظاهراً به همین دلیل، «ل + قد» بر روی هم حذف شده‌اند: قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (بروج / ۴).

۶-ج-۶. قرار گرفتن جمله اسمیّه مثبت در جایگاه جواب قسم به دو گونه است: یا با «لام» شروع می‌شود یا با «ان». گونه اول مانند: فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا (مائده / ۱۰۷) و آیاتِ نحل، ۱۲۶؛ آل عمران، ۱۵۷. در حالت دوم نیز که جواب قسم با «ان» شروع می‌شود غالباً خبر «ان» با «لام» همراه است، مانند: وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (عصر / ۲-۱) و آیاتِ بقره، ۱۴۵؛ مائده، ۵۳؛ اعراف، ۲۱؛ توبه، ۵۶؛ یوسف، ۹۵؛ ابراهیم، ۷؛ حجر، ۷۲؛ شعراء، ۴۴؛ یس، ۲؛ صافات، ۴؛ ذاریات، ۵، ۸، ۲۳؛ طور، ۶؛ واقعه، ۷۷؛ عادیات، ۶.

با گذری اجمالی بر این فهرست، در می‌یابیم که لامِ جواب قسم هیچ‌گاه در جملات منفی ظاهر نمی‌شود، اما تقریباً بر سر تمام جملات مثبت در می‌آید. این رأی – گو این که ظاهراً کسی آن را طرح نکرده است – قابل عرضه است که حروفی چون «ان» و «لام» در ساختِ جملاتِ جوابِ قسم – همانند جملاتِ جوابِ «لو» و «لولا» – ادواتی برای ایجاد نوعی ارتباط‌اند و صرفاً کارکردی زبانی دارند نه اغراض و مقاصد نحوی و بلاغی که از قبل تعریف و طراحی شده باشند. با ردّ یا صرف نظر از این رأی پیشنهادی، یک سؤال همچنان باقی می‌ماند و آن این که چرا جملات منفی در جواب قسم و جواب شرط هیچ‌گاه تأکید نمی‌شوند، اما جملات مثبت همواره با تأکیدهای شدید بیان می‌شوند؟

۷. بَيْنَ دَوْمٍ فِي الْكُوَيْ بَيْنَ ... وَ بَيْنَ ... تفاوت این اسلوب بیانی در زبان عربی با نمونه

مشابه آن در فارسی مشخص است. در زبان فارسی هیچ‌گاه نمی‌گوییم «میان من و میان تو»،

اما در زبان عربی می‌گویند: «بینی و بینک». پس در این موارد لازم است «بین» دوم را در ترجمه فارسی حذف کنیم و بگوییم «میان من و تو». چند نمونه دیگر از آیات چنین است: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ (اعراف / ۸۹)؛ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ اخْوَتِي (يوسف / ۱۰۰)؛ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ (اسراء / ۴۵) و آیات سبأ، ۱۸، ۵۴؛ صافات، ۱۵۸؛ انعام، ۱۹، ۵۸؛ رعد ۴۳؛ کهف، ۷۸.

مناسب است در این جا به نکته‌ای کلی‌تر اشاره کنیم و آن این که در زبان عربی، هرگاه اسمی (خواه اسم ظاهر یا ضمیر) بر ضمیر مجروری عطف گردد، عامل جرّ دهنده، بر سر آن اسم نیز در می‌آید، مانند: *وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ (زخرف / ۴۴)؛ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ (حشر / ۲)*. در اصطلاح نحو به این مسأله می‌گویند عود خافض در عطف اسم ظاهر بر ضمیر مجرور.^۱ البته در این مسأله تفاوتی میان عطف اسم ظاهر یا عطف ضمیر نیست، اما نحویان تنها به اسم ظاهر تصریح کرده‌اند. بنا بر این قاعده نمونه‌های بسیاری را می‌توان در قرآن کریم یافت.^۲

شاید نتوان قاعده حذف «بین» دوم را درباره این الگوی کلی جاری کرد و در ترجمه تمام موارد، دومین عامل جرّ را حذف کرد؛ زیرا در پاره‌ای آیات، حذف دومین عامل جرّ از ترجمه، معنا را نادرست یا دست کم دو پهلو می‌کند. مثلاً در ترجمه جمله: *هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى (طه / ۸۸)* اگر بگوییم: «این خدای شما و موسی است»، ممکن است «موسی» را عطف بر «خداوند» بیندارند. همچنین است ترجمه آیات *نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ (بقره / ۱۳۳)؛ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (دخان / ۸)*. به جز این نمونه‌ها، در سایر موارد، حذف یا عدم حذف دومین عامل جرّ در ترجمه فارسی بی‌اشکال است، هر چند در بسیاری آیات، حذف آن زیباتر است.

۸. رابط میان موصول و جمله صله. در جملات موصولی، غالباً ضمیری به نام «عائد» میان موصول و جمله صله، ارتباط ایجاد می‌کند. اگر این عائد از ضمائر مرفوع باشد، نباید آن را به فارسی ترجمه کنیم؛ زیرا در زبان فارسی شناسه افعال خود چنین ارتباطی را می‌سازد. مثلاً

۱. برخی نحویان مانند ابن مالک این قاعده را عامّ و ضروری نمی‌دانند. ر.ک. جلال الدین سیوطی: *البهجة المرضية في شرح الفية ابن مالك*، مبحث عطف از توابع.
 ۲. مانند آیات بقره، ۱۳۳؛ مائده، ۹۶، ۱۱۱؛ اعراف، ۱۵۱؛ هود، ۴۸، ۶۶؛ یوسف، ۶، ۳۸؛ ابراهیم، ۴۱؛ کهف، ۵؛ طه، ۸۸، ۱۱۷؛ انبیاء، ۶۷؛ مؤمنون، ۲۲؛ شعراء، ۲۶؛ نمل، ۱۹، ۴۷؛ قصص، ۸۱؛ لقمان، ۱۴؛ احزاب، ۷؛ صافات، ۱۱۳، ۱۲۶؛ ص، ۸۵؛ غافر، ۸۰؛ فصلت، ۱۱؛ شوری، ۳؛ زخرف، ۴۴؛ دخان، ۸؛ احقاف، ۱۵؛ حشر، ۲، ۱۰؛ ممتحنه، ۴؛ نوح، ۲۸؛ نازعات، ۳۳؛ عبس، ۳۲.

چه را ترجمه نکنیم؟ و چرا؟ □ ۳۳

در ترجمه جمله: مَنْ هُوَ كَاذِبٌ (هود، ۹۳؛ زمر، ۳) نباید بگوییم «آن که او دروغگوست» یا «چه کسی او دروغگوست؟» چند مثال دیگر قرآنی:

الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (اسراء / ۵۳)؛ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (اسراء / ۸۲)؛ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ (زخرف / ۵۲)؛ الَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا (قصص / ۱۹). ترجمه‌های معاصر این نکته را بسیار بیشتر از پیشینیان مراعات می‌کنند. برای مقایسه تنها برگردان یک آیه را از مرحوم دهلوی با نمونه مشابه آن از آقای مجتبوی می‌آوریم: هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ (زخرف / ۵۲) «این شخص که وی خوارست». (دهلوی)؛ «این [مرد] که خوار و زبون است» (مجتبوی).

وقتی رابط میان موصول و جمله صله - یعنی ضمیر عائد - مجرور یا منصوب (مثلاً مفعول به) باشد، در خود زبان عربی آوردن و نیاوردن آن غالباً مساوی است؛ یعنی می‌توان عائد را حذف کرد. مثلاً از دو جمله موصولی در آیه يَا كُلُّ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُونَ مِمَّا تَشْرَبُونَ (مؤمنون / ۳۳)، ضمیر عائد در اولی آورده شده و از دومی حذف گردیده است.^۱ در برگردان فارسی این گونه جملات - خواه ضمیر عائد منصوب و مجرور در آنها آمده یا نیامده باشد - آوردن ضمیر عائد غالباً خللی به ساخت جمله فارسی وارد نمی‌کند، اما حذف آن بسیار زیباتر و روان‌تر است که بیشتر مترجمان معاصر چنین کرده‌اند. مثلاً ترجمه آیه الله مکارم شیرازی از آیه ۳۳ سوره مؤمنون چنین است: «از آنچه می‌خورید می‌خورد؛ و از آنچه می‌نوشید می‌نوشد». اما آقای مصباح زاده آورده‌اند: «می‌خورد از آنچه می‌خورید از آن و می‌شامد از آنچه می‌شامید».

۹. روابط میان مبتدا و خبر. در بیشتر جملات اسمیه عربی، برخی عناصر زبانی - غالباً ضمائر و اسماء اشاره - میان مبتدا و خبر ارتباط ایجاد می‌کنند. وقتی این رابط، خود معمول یک فعل دیگر نباشد،^۲ برگرداندن این گونه روابط به زبان فارسی صحیح نیست؛ زیرا در جملات فارسی، فعل ربطی «استن» یا شناسه افعال دیگر غیر ربطی، چنین ارتباطی را ایجاد می‌کند. در بسیاری از جملات اسمیه که به گفته و توجیه نحویان، رابط میان مبتدا و خبر محذوف، مقدر یا مضمَر است - مانند آیات: هَذَا رَبِّي (انعام / ۷۶)؛ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (یونس / ۲۶)؛ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (یونس / ۳۳)؛ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ (هود / ۴۲) - یادآوری این نکته ضروری نیست، زیرا تقریباً هیچ مترجمی در برگردان آن جملات، از خود رابطی در ترجمه

۱. موارد حذف عائد در قرآن کریم، شایع‌تر از آوردن عائد است.
۲. ضمیر رابط در جمله خبر، گاه مفعول یک فعل مستقل است و حذف آن از ترجمه، سبب نقص کلام می‌شود. به همین دلیل در جمله‌ای مانند: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (عنکبوت / ۶۹) نمی‌توان ضمیر «هم» را حذف کرد.

نمی‌افزاید. لیکن به جز این موارد اتفاقی، کمتر مترجمی در حذف این روابط کوشیده است، چرا که غالباً این گونه روابط را نوعی تأکید یا تکرار مجدد مبتدا تلقی کرده‌اند.

شایع‌ترین رابطی که شایسته توجه و تذکار است، اسم اشاره «اولئك» در خبر «الَّذِينَ» است.^۱ اسلوبی همچون: وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ (بقره / ۳۹) در زبان قرآن کریم بسیار تکرار می‌شود و حذف «اولئك» در ترجمه این اسلوب، بی‌اشکال و بلکه مناسب‌تر است: «آنان که کافر شوند و آیات ما را دروغ انگارند، دوزخی‌اند». فهرستی از موارد مشابه چنین است: بقره، ۸۲، ۱۲۱، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۴؛ آل عمران، ۷۷؛ نساء، ۱۵۱، ۱۵۲؛ مائده، ۱۰، ۸۶؛ اعراف، ۳۶، ۴۲، ۱۵۷؛ انفال، ۷۲، ۷۴؛ یونس، ۷، ۸؛ رعد، ۲۵؛ ابراهیم، ۳؛ انبیاء، ۱۰۱؛ حج، ۵۱، ۵۷؛ نور، ۶۳؛ فرقان، ۳۴؛ عنکبوت، ۲۳، ۵۲؛ احزاب، ۵۷؛ سبأ، ۵، ۳۸؛ حجرات، ۳؛ حدید، ۱۹؛ مجادله، ۲۰؛ تغابن، ۱۰. وجه اشتراک غالب این آیات این است که در آنها، پس از «اولئك» یک جمله اسمیه و یا یک اسم آمده است. به عکس این آیات، غالباً در مواردی که خبر «الَّذِينَ»، جمله‌ای فعلیه است، نیازی به «رابط» [اولئك] نبوده و از آن استفاده نشده است، چرا که در خود این جملات فعلیه، همواره ضمیر رابطی یافت می‌شود. مواردی از این آیات چنین است: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا (بقره / ۲۷۵) و آیات آل عمران، ۱۰، ۹۰، ۹۱، ۱۱۶، ۱۵۵، ۱۷۶؛ نساء، ۱۰، ۵۶، ۵۷، ۷۶، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۶۷، ۱۶۸؛ انعام، ۲۰، ۴۹، ۹۲، ۱۱۴، ۱۲۰؛ اعراف، ۴۰، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۰۶؛ یونس، ۹، ۶۹؛ نحل، ۲۰، ۴۱، ۸۸، ۱۰۴، ۱۱۶؛ اسراء، ۱۰۷؛ مریم، ۹۶؛ حج، ۷۳؛ نور، ۲۳؛ نمل، ۴؛ عنکبوت، ۷، ۹، ۱۷، ۴۷، ۵۸، ۶۹؛ فاطر، ۱۳، ۲۹؛ مؤمن، ۷، ۱۰، ۶۰، ۷۰؛ فصلت، ۳۰، ۳۸، ۴۰؛ محمد، ۱، ۲، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۲، ۳۴؛ طور، ۲۱؛ نجم، ۲۷؛ مجادله، ۵؛ حشر، ۱۰، ۱۱؛ مطففین، ۲۹.

مترجمان معاصر، به عکس گذشتگان، گاه این رابط را حذف می‌کنند؛ لیکن این شیوه را در همه جا به کار نمی‌برند. برای مثال تنها یک نمونه از ترجمه مرحوم پاینده می‌آوریم: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (انبیاء / ۱۰۱) «و کسانی که درباره آنها از جانب ما نیکی بقلم رفته از جهنم دور شوند». مترجم در این جا «اولئك» را ترجمه نکرده است، اما فی المثل در آیه وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (حج / ۵۱) آن را ترجمه کرده است: «و کسانی که کوشیده‌اند از آیات ما گریزان باشند، آنها اهل جهنم‌اند». یک اسلوب دیگر که در آن جا نیز «اولئك» نقش رابط دارد و بنا بر این در ترجمه فارسی

۱. نگاه کنید به معنی اللیب، ج ۲، ص ۶۴۹ [باب چهارم].

چه را ترجمه نکنیم؟ و چرا؟ □ ۳۵

قابل حذف است این است: بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ (بقره / ۸۱). این جمله از یک نگاه، جمله‌ای شرطی است: «مَنْ» کلمه شرط است و بر سر جمله جواب، «فاء» درآمده است. از سوی دیگر عبارت «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» یک عبارت موصولی است و مجموع آن، نهاد یا مبتدای جمله است. خبر این جمله در واقع «أَصْحَابُ النَّارِ» است و در این میان «اولئك» عامل ارتباط این مبتدا و خبر است. بنا بر توضیحی که در بند ۵ از همین نوشتار آورده‌ایم، کارکرد «فاء» نیز روشن است. نمونه‌های دیگری از این دست چنین است: وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ (بقره / ۲۷۵) و آیات بقره، ۱۲۱، ۲۱۷، ۲۲۹؛ آل عمران، ۸۲، ۹۴؛ نساء، ۶۹، ۱۲۴؛ مائده، ۴۴، ۴۵، ۴۷؛ اعراف، ۸، ۹، ۱۷۸؛ توبه، ۲۳؛ اسراء، ۱۹، ۷۱؛ مؤمنون، ۷، ۱۰۲، ۱۰۳؛ نور، ۵۲، ۵۵؛ غافر، ۴۰؛ حجرات، ۱۱؛ حشر، ۹؛ ممتحنه، ۹؛ منافقون، ۹؛ تغابن، ۱۶؛ معارج، ۳۱؛ جن، ۱۴. در این موارد نیز حذف رابط (اولئك) در ترجمه فارسی مناسب است.

نکته قابل توجه در باره این الگو آن است که هر گاه جواب شرط «مَنْ» فعل ماضی یا مضارع باشد، این فعل حتماً همانند خود فعل شرط - به صیغه مفرد خواهد بود، مانند: وَمَنْ يَتَّبِدْ أَلْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ (بقره / ۱۰۸)؛ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (بقره / ۲۳۱) و آیات آل عمران، ۱۴۴، ۱۶۱؛ نساء، ۴۸، ۸۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۶؛ مائده، ۱۲؛ کهف، ۱۱۰؛ طه، ۸۲، ۱۱۲، ۱۲۳؛ فرقان، ۶۸؛ لقمان، ۲۰؛ احزاب، ۳۶، ۷۱؛ طلاق، ۱؛ جن، ۱۳؛ زلزال، ۷، ۸. اما وقتی بر سر این جواب شرط، «اولئك» بیاید، این افعال به صیغه جمع خواهند بود، مانند: فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (جن / ۱۴)؛ وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ (غافر / ۴۰).

۱۰. اِنَّ در مقام تأکید. زبان عربی در مقایسه با زبان فارسی، زبانی پرتأکید است. جملات زبان عربی به گونه‌های متفاوت مؤکد می‌شوند. برخی از موارد تأکید بنا به رأی ادیبان و نحویان عرب از این قرار است: اِنَّ، اَنَّ، لام «ابتدائیت»، ضمیر فصل، ضمیر شأن، قد، لقد، نون تأکید ثقیله و خفیفه، اِنَّ مخففه از ثقیله، انواع مختلف قسم، جمله اسمیه و تکرار. ویژگی تأکیدی برخی از این ادوات، مشهودتر از پاره‌ای دیگر است.

این پدیده که در زبان عربی بسیاری از جملات با گونه‌های مختلف تأکید، بیان می‌شوند (اما در پاره‌ای از زبان‌ها مثلاً در انگلیسی، الفاظ احتمال و تردید بسیار بیشتر از مؤکدات رواج دارند)، بیش از هر چیز به فرهنگ و روح ملت عرب مرتبط است. زبان از

جهات بسیاری، آینه فرهنگ و شیوه اندیشه یک قوم است. از این روست که می‌بینیم استفاده از صفت عالی در زبان عربی صدر اسلام بسیار متداول بوده است: در آیات و روایات اسلامی، مجموعه‌ای عظیم از اوصافی چون شرّ الدوابّ، شرّ الاخوان و خیر الناس معرفی شده‌اند، حال آن که منطقاً فقط یک نفر می‌تواند شرّ الدوابّ باشد.^۱ این گونه سخن گفتن از آن رو که نماینده فرهنگ و اندیشه یک قوم است، دروغ به شمار نمی‌آید.

شاید به همان دلیل بالا، امروز که اندکی از روحیه سخت و متصلّب عرب‌های صدر اسلام کاسته شده است، پاره‌ای از الگوهای تأکید مانند قسم + لا + فعل مضارع + نون تأکید ثقیله، در زبان عربی بسیار نادر است. تأکیدات دیگر نیز به همین نسبت کاهش زیادی داشته‌اند.^۲

نمی‌توان پدیده تأکید را در جملات قرآنی - که نه در عصر حاضر، بلکه چهارده قرن پیش نازل شده است - کم اهمیت نمود. اما پسندیده است که در ترجمه فارسی همه آنچه که در عربی، لفظ و یا الگوی تأکید به شمار می‌آید، الگوی واحدی به کار نبریم و در همه جا کلمات فارسی مؤکد برنسازیم.

یک نارسایی بزرگ در ترجمه‌های فارسی قرآن کریم، برگردان کلمه «إِنَّ» است. بر خلاف تصویری که غالب نحویان و نحو دوستان از «إِنَّ» دارند، این حرف همواره به معنای تأکید در کلام عرب به کار نمی‌رود. به جز تأکید، گاه إِنَّ حرف ربط است؛ گاه علاوه بر ربط، معنای تعلیل را می‌رساند؛ و گاه نیز پیش در آمدی است برای آغاز کلام.^۳ از میان تأکید، تعلیل و ربط،

۱. نمونه را بنگرید به غرر الحکم و درر الکلم: أَعْقَلَ النَّاسَ أَطْوَعُهُمْ لَهِ سُبْحَانَهُ (ج ۲، ص ۴۲۸)؛ أَعْقَلَ النَّاسِ مَنْ أَطَاعَ الْعُقْلَاءَ (ج ۲، ص ۳۷۴)؛ أَعْقَلَ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ (ج ۲، ص ۴۸۴)؛ أَعْقَلَ النَّاسِ مَنْ كَانَ بَعِيْثَهُ بَصِيْرًا (ج ۲، ص ۴۴۵)؛ أَعْقَلَ النَّاسِ مَنْ لَا يَنْجَاوِزُ الضَّمَّتْ فِي عَقُوْبَةِ الْجَهَالِ (ج ۲، ص ۴۶۵). هیچ یک از این جملات و موارد فراوان دیگر از این دست، به معنای آن نیست که مثلاً «عاقل‌ترین انسان کسی است که...». حتی اگر أَعْقَلَ النَّاسِ، تنها در یک جمله معرفی شده و جملات مشابه یا معارض آن صادر نشده باشد، معنا و مراد از آن عاقل‌ترین مردم نیست. چگونه می‌توان تصور کرد که عاقل‌ترین انسان صرفاً کسی باشد که در پاسخ جاهلان سکوت می‌کند. در این موارد مقصود اصلی آن است که کسی که این صفت را دارد، بسیار عاقل، بسیار شجاع، بسیار خوب، بسیار بد، و مانند آن است. به کارگیری افعال التفضیل در زبان و فرهنگ اعراب صدر اسلام، یکی از روش‌های نشان دادن تأکید و مبالغه است. (از آقای مصطفی ملکیان که این نکته را به همراه مطالبی دیگر در باب تأکید به من آموختند، سپاسگزارم).

۲. یک نمونه دیگر، اسلوب «قسم + إِنْ + لام ابتدائیت» است. تفاوت در به کارگیری این ساختار در خود آیات قرآن نیز قابل توجه است. بیش از بیست و سه مورد از این الگو در قرآن کریم آمده است که تنها سه مثال آن از آیات مدنی است (بقره، ۱۴۵؛ مائده، ۵۳؛ توبه، ۵۶). از این رو شاید بتوان گفت تفاوت نوع تأکید نیز یکی از وجوه تمایز آیات در مرحله قبل از هجرت و مرحله بعد از آن است. سایر آیات اینها هستند: اعراف، ۲۱، ۹۰؛ یونس، ۵۳؛ یوسف، ۹۵؛ ابراهیم، ۷؛ حجر، ۷۲؛ مؤمنون، ۳۴؛ شعراء، ۴۴؛ یس، ۳؛ ذاریات، ۸، ۲۳؛ طور، ۷؛ حاقه، ۴۰؛ مدثر، ۳۵؛ تکویر، ۱۹؛ طارق، ۱۳؛ لیل، ۴؛ عصر، ۲؛ معارج، ۴۰ (منظور از قسم در بحث ما، واو قسم، باء قسم، تاء قسم، لعمرک، لام موطنه قسم و افعال اقسام و یجلیف است). برای موارد دیگر از انواع کاربرد قسم و تفاوت چشمگیر به کارگیری قسم در آیات مکی و مدنی نگاه کنید به کاظم فتحی الراوی، اسالیب القسم فی اللغة العربیة، چاپ اول، بغداد، الجامعة المستنصریة، ۱۳۹۷ ق ۱۹۷۷ م.

۳. «علی وردی می‌گوید: من إِنَّ را گاه در ابتدای سخنم به کار می‌برم و علت آن را هم نمی‌دانم ولی در هر حال قصد ←

چه را ترجمه نکنیم؟ و چرا؟ □ ۳۷

کم‌ترین کاربرد از آن تأکید است. حتی در قرآن کریم نیز استفاده از معنای ربط و تعلیل بسیار بیشتر از تأکید است. در موضع تأکید نیز، میزان تأکیدان، نسبت به ادوات دیگر بسیار اندک و ناچیز است که می‌توان آن را ترجمه نکرد.

عرب‌های امروز و بیش از آنان، عرب‌های دیروز در بیان بسیاری از جملات ساده خود *إِنَّ* به کار برده‌اند. گاه بی‌آن که به کم‌ترین تأکیدی نیاز باشد، می‌گویند: «إِنَّ هَذَا جِدَارٌ»، و نادرست است که ما در ترجمه آن بگوییم: «بدرستی که این دیوار است». حتی گاه *فِي الْمَثَلِ* می‌گویند: «إِنَّهُ لَرُبَّمَا أَحْوَكٌ»، و باز هم صحیح نیست اگر ترجمه کنیم: «به یقین او چه بسا برادرِ توست». آوردن *إِنَّ* در کنار کلمات تردید و عدم قطعیت چون *قَدْ [بِأَفْعَلٍ مُضَارِعٍ]*، *رُبَّمَا* و همزه استفهام^۱ نشان می‌دهد که یگانه معنای اساسی *إِنَّ*، تأکید و تحقیق نیست.

نحو‌شناسان قدیم بنا به علاقه خود در قالب‌بندی و تقسیمات نحوی شعری سروده‌اند که سخت مشهور است: *إِنَّ* و *وَأَنَّ* للتأكيد والتحقيق. عجیب آن است که این دو حرف را در حکم تأکید، مشترک دانسته‌اند، حال آن که به زحمت می‌توان — و شاید اساساً نتوان — مثالی یافت که در آن، *أَنَّ* به معنای تأکید مضمون جمله به کار رفته باشد. *أَنَّ* همواره^۲ برای ربط جمله به کار می‌رود و بهترین معادل فارسی آن، «که» و «این که» است. «به تأویل مصدر بردن» نیز بیان دیگری است از رابط بودن *أَنَّ*.

إِنَّ نیز در موارد بسیاری فقط ربط دهنده دو جمله است. اگر در دو جمله جدا بگوییم: «علی جالس» و «قاله زيد»، جملاتی صحیح بر زبان رانده‌ایم؛ اما اگر در یک جمله بگوییم: قال زيد علی جالس، گویی در میان جمله رابطی را و انهدا ایم. صحیح آن است که: قال زيد ان علیاً جالس. در بیشتر جملات نقل قول مستقیم که در قرآن با مشتقات «قول» به کار رفته است، در ابتدای جمله منقول *إِنَّ* آمده است که نمی‌توان آنها را تأکیدی بر مضمون جمله منقول شمرد. مثلاً اگر به جای جمله: قال انه يقول انها بقرة صفراء (بقره / ۶۹) گفته می‌شد: «قال هو يقول هي بقرة صفراء»، یا به جای: قال نوح رب انهم عصوني (نوح / ۲۱) گفته می‌شد: «قال نوح رب هم عصوني»، جملات از نگاه بیانی نقصانی می‌یافتند و یا بالمره نادرست می‌گشتند. در این

→

تأکید ندارم. نک: اسطورة الادب الرفیع، بغداد، ۱۹۵۷م، ص ۱۶۸. به نقل از آذرتاش آذرنوش، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (از آغاز تا عصر صفوی). ۱. ترجمه‌های قرآنی. (چاپ اول، انتشارات سروش، ۱۳۷۵)، ص ۴۴.

۱. مانند آیات یوسف، ۹؛ شعراء، ۴۱؛ اسراء، ۴۹.
۲. به جز موارد بسیار اندکی که برخی عرب‌زبانان، آن را به معنای *لَعَلَّ* به کار برده‌اند. ر.ک. مغنی اللیبیب، ج ۱، ص ۶۰ و ۳۳۱، ذیل آیه *وَمَا يَشْعُرْ كَمْ أَنَّهَُا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ* (انعام / ۱۰۹).

موارد، اِنَّ برای ربط و پیوند این دو بخش از جمله آمده است و همان جایگاه و وظیفه‌ای را دارد که اَنَّ فی المثل در جملات: **وَاعْلَمُوا اَنَّ فِيكُمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ (حجرات / ۷) وَشَهِدُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ كَانُوْا كٰفِرِيْنَ (انعام / ۱۳۰)**. در قرآن کریم، پس از مشتقات ماده «قول» (فعل ماضی، مضارع و امر و مصدر قول) نزدیک به ۲۰۵ بار کلمه اِنَّ به کار رفته است که کارکرد اِنَّ در جملگی آنها، ربط است.^۱

ربطی بودن اِنَّ در ترجمه‌های فارسی نخست نیز مشهود است. یک نمونه روشن آن ترجمه تفسیر طبری است که در آن استفاده از «که» بسیار بیشتر از «بدرستی که» است.^۲ در این جا ترجمه دو آیه قرآن کریم را از ترجمه‌های فارسی در سده‌های مختلف می‌آوریم تا تفاوت زبان مترجمان آنها در برجسته کردن مفهوم تأکید در اِنَّ روشن تر شود.^۳

سوره طه، آیه ۱۵ اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ

که رستخیز آمدنی است.	ترجمه تفسیر طبری، ج ۴ / ۹۸۷ (قرن چهارم)
بدان که قیامت آمدنی است.	تفسیری بر عشری از قرآن مجید، ص ۱۰۳ (قرن پنجم؟)
هر آینه که قیامت... آمدنیست.	تفسیر قرآن مجید (کمبریج)، ج ۱ / ۴۹ (اوایل قرن پنجم)
حقاً که رستخیز آمدنی ست.	ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۱۳ (قرن پنجم؟)
بدرستی که قیامت آینده است.	ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲ / ۶۱۸ (قرن پنجم)
رستخیز آمدنی است.	قرآن کریم با ترجمه نوبت اول از کشف الاسرار، ص ۲۱۳ (قرن ششم)
بتحقیق رستخیز آینده است.	تفسیر ابو الفتوح رازی: روح الجنان و رُوح الجنان ج ۴۴۷ (قرن ششم)
بدرستی که قیامت بودنی است.	ترجمه قرآن، نسخه مورخ ۵۵۶ هجری، ص ۳۰۱ (قرن ششم)
بدرستی که ساعت رستخیز آینده است.	مو اهب علیه یا تفسیر حسینی، ج ۳ / ۴۶ (قرن نهم)
قیامت آمدنی است.	قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۳۱۴ (قرن پانزدهم)

□ ■ □

سوره طه، آیه ۴۷

فَقُولَا اِنَّا رَسُوْلَا رَبِّكَ

ترجمه تفسیر طبری، ج ۴ / ۹۸۹ بگویند ما هر دو رسول ایم از خدای تو.

۱. ر. ک. عبدالرحمن المطردی، اسالیب التکید فی القرآن الکریم. (طرابلس لیبی، الدار الجماهيرية للنشر والتوزيع والاعلان، ۱۹۸۶م)، صص ۱۴۸ - ۱۵۴.
 ۲. نگاه کنید به توضیحات آقای آذرتاش آذرنوش در تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (از آغاز تا عصر صفوی) ۱. ترجمه‌های قرآنی. صص ۴۴ - ۴۵.
 ۳. این دو جدول با کمی تغییر از کتاب آقای آذرتاش آذرنوش (همان، صص ۲۷۲ - ۲۷۳) گرفته شده است.

چه را ترجمه نکنیم؟ و چرا؟ □ ۳۹

- تفسیری بر عشری از قرآن مجید، ص ۱۱۴
نسخه کمبریج، ج ۱ / ۵۸
نسخه موزه پارس، ص ۱۶
ترجمه و قصه‌های قرآن، ج ۲ / ۶۲۰
نوبت اول کشف الاسرار، ص ۲۱۴
تفسیر ابو الفتح رازی، ج ۷ / ۴۵۶
نسخه مورخ ۵۵۶ هجری، ص ۳۰۳
مواهب علیه، ج ۳ / ۵۴
ترجمه قرآن آیتی، ص ۳۱۵
- و گویید که ما فریشتگان رسولان خداوندیم.
پس گوید مرورا ما هر دو فرستادگان خداوند تویم.
گفتند فرعون را ما دو رسولیم از خدای تو.
گویید او را که ما دو فرستادگان خدای توئیم.
گویید ما فرستادگان خدای توئیم.
پس بگوئید بتحقیق ما دو فرستاده پروردگار تو.
بگوئید که ما ایم پیغامبران خداوند تو.
پس بگوئید ما دو فرستاده پروردگار توئیم.
و گویید ما رسولان پروردگار توئیم.
- در برخی موارد، اِنْ علاوه بر ربط، در جایگاه تعلیل نیز نشسته است. از قضا معادل پیشنهادی آن در فارسی، یعنی حرف «که»، علاوه بر ربط بودن می‌تواند معنای تعلیل را نیز افاده کند. البته می‌توان در آیاتی که تعلیل بسیار برجسته است، از «چرا که» و «زیرا» استفاده کرد، مانند ترجمه آقای فولادوند از آیات ۱۹ و ۲۰ سوره کهف: وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ «هیچ کس را از [حال] شما آگاه نگرداند چرا که اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسار تان می‌کنند».
- در این جا به چند آیه که در آنها اِنْ در اصل معنای تعلیل دارد و نه تأکید، اشاره می‌کنیم: لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (اعراف / ۳۱)؛ صَلَّى عَلَيْهِمْ إِنْ صَلَوَاتُكَ سَكَنُ لَهُمْ (توبه / ۱۰۳)؛ يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (قصص / ۲۶) و آیات یوسف، ۵۳، ۷۹، ۸۷، ۸۸؛ اسراء، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷؛ مریم، ۴۴، ۴۷؛ نور، ۶۲؛ نمل، ۵۶؛ قصص، ۳۴، ۷۶، ۷۷؛ ممتحنه، ۱۲.

پرتال جامع علوم انسانی

